

نظری بر زندگی حلاج و کرامات او

رقیه رضایی کجابادی^۱، فاطمه جعفری کلیبر^۲، آیدا حبیب زاده^۳، نرگس ایمانی زرنق^۴، زهرا انتظار^۵

^۱ دانشجوی معلم آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان تبریز، پردیس فاطمه الزهرا (س)

^۲ دکتری زبان و ادبیات فارسی استادیار دانشگاه فرهنگیان تبریز (نویسنده مسئول)

^۳ دانشجوی معلم آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان تبریز، پردیس فاطمه الزهرا (س)

^۴ دانشجوی معلم آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان تبریز، پردیس فاطمه الزهرا (س)

^۵ دانشجوی معلم آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان تبریز، پردیس فاطمه الزهرا (س)

چکیده

روایت زندگی، اندیشه‌ها و کرامات حلاج و عبارت معروف "انالحق" وی، همواره مورد توجه شاعران و نویسندگان زیادی بوده و از ظرفیت بالای تعلیمی در متون عرفانی برخوردار می‌باشد. این مقاله با روش توصیفی- کتابخانه‌ای به تبیین تصویر حسین بن منصور حلاج و کرامات او پرداخته است. نتایج حاصل از این پژوهش حاکی از آن است که حلاج یکی از شخصیت‌های مشهور عرفان می‌باشد که با طی مراحل سیر و سلوک به مرحله‌ای رسیده بود که «انالحق» بر زبان می‌راند به عبارتی اسرار الهی را هویدا می‌ساخت. این امر باعث شد تا افراد بسیاری با وی مخالفت کنند در نتیجه سرانجام او را به قتل برسانند. لذا این پژوهش با هدف شناخت شخصیت و کرامات این عارف والامقام نگاشته شده است. همچنین در این راستا از منابع معتبر کتاب‌های مختلف و مقالات معتبر مانند کتاب شهید راه حقیقت و عشق، شعله‌طور و ... استفاده گردیده است.

واژه‌های کلیدی: حلاج، زندگی‌نامه، شطح، انالحق، کرامات

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

حسین بن منصور حلاج (۲۴۴ ه.ق) در قریه طور متولد شد و با خانواده اش از طور به واسط در عراق مهاجرت نمود. سپس به شوشتر رفته و برای مدت دو سال با سهل بن عبدالله تستری همنشینی داشت. آنگاه به بصره رفت و در پی آن با دختر ابو یعقوب اقطع ازدواج کرد. آنگاه در بغداد با جنید ملاقات کرد، سپس برای مدت یک سال در مکه مجاور شد. آنگاه به بغداد و از آنجا به شوشتر مراجعت کرد. پس از آن، برای مدت پنج سال به دیار خراسان، ماوراءالنهر، سجستان، کرمان و فارس مسافرت کرد و از فارس راهی اهواز شد. در آنجا بود که لقب «حلاج الاسرار» یافت و سپس به سوی بصره و مکه و بغداد رفت و از آنجا راه هند شد و برای بار دوم به خراسان و ماورالنهر رهسپار گشت و از آنجا به ترکستان و ماچین رفت. سفر به بلاد مشرق تأثیرات عمیقی در او داشت. پس از این سفر، او برای سومین بار به زیارت مکه نایل آمد و دو سال در آنجا مجاور شد. او در این هنگام چهل و شش ساله بود. در پی آن به بغداد رفت و دعوت به حب الهی را در پیش گرفت.

جمله معروف حلاج «انالحق» می‌باشد. البته برخی برآنند که صدور چنان سخنی از حلاج نمی‌تواند باشد. می‌گویند: «در باب عبارت «انالحق» که به حلاج نسبت می‌دهند، هیچ چیز به ما امکان نمی‌دهد، قبول کنیم که وی آن را بر زبان آورده باشد. ولی سراسر سنت الهی اسلامی آن را مظهر و نشان مشرب حلاج در موضوع اتحاد می‌داند.» در حقیقت این سخن حلاج، یک سخن عادی نیست و سخنی متفاوت تر از سخنان دیگر است و به همین دلیل توجه اقشار مختلف مردم را به خود جلب کرده و گروهی به مخالفت شدید با آن پرداختند. گروهی هم آن را تاویل کرده اند که آنها جز تمسک به عقیده «وحدت وجود» راه دیگری نداشته اند و همین کار را هم انجام داده اند. در نهایت، حکام عباسی که انالحق گفتن و دعوت حلاج را مانعی برای ظلم و تعدی خود می‌دیدند وی را دستگیر، زندانی و در سال ۳۰۱ هجری به دار آویختند. حافظ در مورد اندیشه منصور:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

پیشینه تحقیق

- علی زمانی در مقاله خود با عنوان «حلاج، القاب و اتهامات» ابتدا حلاج و القاب او را معرفی کرده و سپس نظر خود را در باب منتسب کنندگان القاب مثبت و منفی ارائه می‌دهد. موضوع اصلی این مقاله اتهامات حلاج می‌باشد که سخنان کفرآمیز حلاج نیز بخشی از این اتهامات به حساب می‌آید.

- عباس اقبالی در مقاله «من منصوری در انالحق حسین بن منصور حلاج» با تشریح انالحق حلاج خاطر نشان می‌کند که این اقوال به ظاهر کفرآمیز ناشی از تهذیب نفس و ریاضت عارف است که عارف در پی تهذیب نفس مورد عنایت و الهام قرار می‌گیرد و حالی برایش پیش می‌آید که بیانش در قالب الفاظ عادی نمی‌گنجد و به ناچار از زبان رمز بهره می‌گیرد تا حقیقت حال و تجربه اش از اغیار پنهان بماند. به اعتقاد وی انالحق حلاج رمز جهان بینی توحیدی است.

- ودود ولیزاده ساربان و فاضل عباس زاده در مقاله «مفهوم انالحق حلاج و جایگاه آن از نظر موافقان و مخالفان»، ابتدا انالحق حلاج را تشریح می‌نماید و سپس جایگاه آن را از نظر موافقان و مخالفان بیان می‌کند.

زندگی نامه حلاج

حسین بن منصور حلاج از عارفان مشهور ایران در سال ۲۴۴ هجری در طور متولد شد. ولایت طور از توابع بیضا نزدیک شیراز و بنادر خلیج فارس می باشد و از موقعیت اقتصادی بالایی برخوردار بوده است. بنظر می رسد که پدر حلاج پیشه ور (پنبه فروش) بود و برای تجارت به مسافرت می رفت. در یکی از سفرها حلاج را با خود به (واسط) برد تا به کسب علوم و کمالات بپردازد. کودکی حلاج در بیضا گذشت و طبق عادت سرزمین خود، قرآن کریم را در سنین کودکی حفظ کرد. این سخنان ماسینوس درباره حلاج را به عنوان حقیقتی ژرف باید پذیرفت. زبان قرآن و اسلوب آن از همان زمان کودکی برای حلاج که با واقع گرایی ایمان در صدد تماس بود، زبان احساسات و بیان عارفانه ی حلاج شد. (نوری، یاشار، ۱۳۸۲، شهید راه عشق و حقیقت، تهران: انتشارات روزنه) (نوری، ۱۳۸۲: ۷۱) آنچه بر روحیه ی حلاج حاکم است، تأثیر ایران نیست بلکه اخلاق عرب است. بیضا که اولین تأثیرات محیط را در روح او شکل داده است، با آن که یک شهر ایرانی است، با فرهنگ عرب زواله شده و حتی در آن دوره به صورت شهری درآمدی بود که مرکز عرب زدگی بود. حلاج در آن شهر با زبان و فرهنگ عرب بالید و با آن زبان و فرهنگ به شهرت رسید. حلاج، فارسی نمی دانست. خلاصه اینکه حلاج دارای یک ساختار فکری بود که در یک محیط سنی_ حنبلی با زبان و فرهنگ عرب پرورده شده بود. (نوری، ۱۳۸۲: ۷۲).

در ۱۶ سالگی برای کسب دانش از صوفی و دانشمند بزرگ آن عصر سهل بن عبدالله تستری به شوشتر فرستاده شد. قریب ۲ سال، پیش سهل تحصیل کرد. در ۲۶۲ هجری به بصره رفت و در آن شهر، شاگرد یک صوفی و دانشمند دیگر شد. این استاد او، عمرو بن عثمان ملکی بود. (نوری، ۱۳۸۲: ۷۲) حلاج در نوجوانی از فرهنگ و زبان ملی فارسی محروم ماند. حلاج در دارالحفاظ شهر واسط علوم مقدماتی و تا ۱۲ سالگی اصول و تعالیم اسلامی را فراگرفت. در ۱۶ سالگی به شوشتر و بعد برای کسب تعالیم بیشتر به بصره رفت. حلاج با دختر ابویعقوب اقطع کربنایی ازدواج کرد و تا آخر عمر به همین یک زن زندگی کرد و حاصل ازدواج ۳ پسر و یک دختر بود. (میرفطوسی، علی، کتاب حلاج، ۱۴۱_۱۵۱)

حلاج در ۲۶ سالگی برای انجام فریضه حج عازم مکه شد. او بعد از مراجعت به اهواز بر مطالعات و تحقیقات خود افزود و با زکریای رازی که دانشمند و متفکر بزرگی بود، ملاقات کرد و با فلسفه ی یونان آشنا شد. به دنبال تعقیب حسین بن حمدان، دستگیری حلاج و پیروان او نیز در دستور کار حکومت عباسی قرار گرفت زیرا که اسناد و مدارک موجود نشان می داد که حلاج دوست و مشاور نزدیک حمدان و در حقیقت مغز متفکر کودتا بوده است. ماموران خلیفه ۴ سال در جستجوی حلاج بودند و سرانجام در سال ۳۰۱ هجری، مخفی گاه حلاج در شوش کشف شد و حلاج توسط علی بن احمد راسی دستگیر و با مراقب و محافظ بسیار به بغداد اعزام می شود. حلاج پس از دستگیری ابتدا هویت خود را انکار کرد اما بخاطر جراحت و زخمی که در سر داشت، سرانجام به وسیله ی یکی از خائنین شناسایی شد. حلاج بعد دستگیری و اعزام به بغداد شکنجه و زندانی گردید. او ۸ سال در زندان بود. در طول این مدت از یک طرف توده ها و یاران و پیروان او از جمله نصرقشوری که سیاستمداری خردمند و دانش پرور بود، برای آزادی و رهایی حلاج تلاش می کردند و از طرف دیگر علما و روحانیان فئودال و پشتیبانان درباری آنها برای انجام محاکمه و اعدام حلاج می کوشیدند و سرانجام حلاج را دار زدند. (میر فطوسی، علی، کتاب حلاج، ۱۳۹_۲۰۸)

آثار و تالیفات حلاج

- ۱_ اشعار حلاج به عربی مشتمل بر ۹۷ قطعه شعر.
- ۲_ طاسین الازل: رساله ای تقریباً عرفانی با الفاظ و عبارات پیچیده که در بعضی بخشها به چستان شباهت دارد. این کتاب، آخرین اثر حلاج است که در زندان نوشته شده و دوستش در سال ۳۰۹ هجری آن را مخفیانه از زندان خارج کرده و این کتاب، نمی تواند به درستی و به واقع نوشته و آخرین اثر حلاج باشد. (میرفطوسی، علی، کتاب حلاج، ص ۲۴_۲۸)

۳_ دیوان منصور حلاج به فارسی: این دیوان بوسیله انتشارات سنایی چاپ و منتشر شده است. در رابطه با اشعار حلاج به عربی میتوان گفت که اشعار از نظر سیر منطقی و تاریخی اندیشه ی حلاج یکپارچه و هماهنگ نیستند. این کتاب اگرچه از نظر فکری به صورت دوره ای طبقه بندی و تنظیم نشده اما به خوبی نشان دهنده مراحل مختلف عقیده و اندیشه حلاج است. همچنین کتاب الطواسین (طاسین السراج = طاسین الجراغ) / طاسین الفهم / طاسین الصفا / طاسین الدایره و... از آثار حلاج می باشد.

«انالحق» و اندیشه های حلاج

حلاج همه مذاهب از میان رفته و زنده از جمله کلابیه تا معتزله، از کرامیه تا قرامطه و فلسفه یونانی، همه مکتبهای تفکر را گلچین کرده و سرانجام « نظریه ترکیبی حلاج» را مطرح کرده است. حلاج برخلاف اندیشه دشمنانش در زندگی روزانه خود وابسته به سنت محمدی(ص) است و به تمام معنی یک مسلمان تمام عیار است. حلاج یک ویژگی « فردگرایی هرج و مرج طلب» داشت به طوری که او از تمایلات سیاسی به دور نمانده و در این تمایلات به تقیه و مسامحه نوعی فعالیت هرج و مرج طلب را شیوه و اساس کار خود قرار داده است.

حلاج، انسان را به عنوان من آزاد و پر قدرت در جهان هستی به فعالیت مجبور می کند. این من آزاد دارای سه مرکز (نفس) که همان من عادی است- (ضمیر) که همان من برگزیده است- (سر) که همان من در تماس با آفریننده است. حلاج وقتی به مرکز سوم رسیده از (سرّ سرّ) سخن گفته است که همان بیان « انالحق » می باشد. آیات قرآن هم دیدگاهی را پیش می کشد که من انسان را نه در رودرروی خدا بلکه در کنار خدا قرار می دهند مانند آیه ۷ سوره محمد که می فرماید:

« ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری خواهد بخشید.»

حلاج راه رسیدن به سومین مرکز (سر)، یعنی بشریت فانی را از بین بردن و یا فنا ی اوصاف بشریت می داند. مرحله سرّ که با کنار رفتن پرده ها و پاک شدن غبارها و رسیدن من درونی (سر) به جاودانگی (سرّ سرّ) است. در این مرحله (سرّ) است که مرید به موقعیت بقا بالحق (باقی ماندن در حق) می رسد و مراد (من آفریننده) هم با مرید در سعادت این قیام سهیم می شود. این ارتباط متقابل از نیاز نیست بلکه ناشی از جوشش هستی است که از عشق سرچشمه می گیرد. به نظر حلاج قرابت و نزدیکی حق تعالی با ما به عنوان «خبر» از طریق گواهان دعوت کننده به گوش ما می رسند و این گواهان دعوت کننده ایمان، احساس، عقل، علم و معرفت هستند. قرآن این گواهان دعوت کننده را آیت معرفی کرده است. عبدالقادر گیلانی یکی از بزرگان تصوف، جایگاه حلاج را عالی ترین مرتبه عشق و فنا معرفی می کند و او را با متعالی ترین سخنان می ستاید. « حلاج طریق عشق را طی کرد و در آن طریق گوهر راز محبت را به دست آورد و آن را در نهفته ترین پنهان گاه خزینه دل خویش نهان کرد. چشم بصیرت او به جمال آن گوهر برخورد چنان شد که چشم او از نظر به عالم موجودات نابینا شد و پنداشت که مکان از عیان خالی است و بر آنچه از عالم عشق گرفته بود اعتراف کرد و موجب شد دست او را قطع کنند و به قتل برسانند.

معنی سخن « انالحق» چیست؟ جواب این است:

قول به اتحاد بطلانش واضح است زیرا اگر دو چیز با هم متحد شوند و هر دو به موجودیت خود ادامه دهند آنگاه باید از دو چیز بحث به میان آید. اگر آن دو در هم فانی شوند، در آن صورت آن چیز سوم، چیز دیگری خواهد بود و اگر یکی از آن دو به موجودیت خود ادامه دهد و آن دیگری فانی شود اتحاد غیر ممکن می شود.

تاویل سخن انالحق:

(۱) تاویل اول آن است که به برهان آشکار بیان شد که موجود حقیقی خداست و هر چیز دیگری جز او باطل است و این حقیقت جز حق همه چیز را از نظر حلاج دور کرد.

۲) تاویل دوم آن است که با آن سخن ثابت کرد که حق -سبحانه- حق است و بیان کرد که معرفت معرفت حقیقی است. همانطور که کیمیا چون به مس رسد، آن را به زر تبدیل کند. کیمیای معرفت خداوند هم وقتی بر دل او ریخت، وی از بطلان به حقیقت رسید.

۳) تاویل سوم آن است که اگر چیزی بر چیز دیگر غلبه کند به مجاز گویند این چیز (مغلوب) همان چیز (غالب) است. چنانچه می‌گویند فلانی عین سخاوت است. زمانی که آن مرد غرق در حق بود، لاجرم انالحق گفت.

۴) تاویل چهارم آن است که بعید نیست وقتی نور خداوند بر روح او تابید و حجاب‌های بشری نابود شد ناگزیر روح او به بالاترین منزل‌های سعادت رسید و چون خداوند او را حق قرار داده بود به حق بدل شد.

۵) تاویل پنجم آن است که می‌توان احتمال داد که مضاف این کلمه حذف شده است و منظور از انا عابد الحق - ذاکر الحق و شاکر حق بوده است .

انا الحق چیست؟

انا الحق مطلقاً وحدت وجود نیست. حلاج از چهره‌های وحدت وجودی نیست، بشارتگر آن هم نیست. زیرا او در بحث از توحید، پیوسته طرفدار تنزیه است. اما به هر حال حلاج خدای تعالی او را همچون استادی نمی‌بیند که آفریده‌های خود را از دور نظاره می‌کند. میان وحدت وجود و وحدت شهود، مفهومی وجود دارد که عبارت انالحق حلاج، آن مفهوم را بیان می‌کند. انالحق، بیان آگاهانه، مصمم و قرآنی حلاج است. نشانه لغزش یا شطح (سخنی که بر اثر غلیان بر زبان آمده باشد) نیست. انالحق به معین اتحاد هم نیست. اتحاد آشکارا در بیانات و آثار حلاج رد شده است. اتحاد، یعنی متحد شدن و یکی شدن با حق را ممکن نیست به حلاج نسبت داد. انالحق به مفهوم حلول هم به کار نمی‌رود. حلول که می‌توانیم آن را ورود خداوند به بعضی بدن‌های پاکیزه تعریف کنیم، نه با عبارت انالحق بلکه با انالله قابل توجیه است. در حالی که اگر باشد، حداکثر خدا شدن را بیان می‌کند. این نکته که در اندیشه حلاج حلول نیست به آسانی از حمایت او از تنزیه بر می‌آید. شیخ محمود شبستری با زبان شعر به توجیه «انالحق» پرداخته است:

انا الحق کشف اسرار است مطلق جز از حق کیست تا گوید انا الحق
همه ذرات عالم همچو منصور تو خواهی مست گیر و خواه مخمور
در این تسبیح و تحلیل اند دائم بدین معنی همی باشند قائم
چو کردی خویشتن را پنبه‌کاری توهم حلاج‌وار این دم برآری...
درآ در وادی ایمن که ناگاه درختی گویدت «انی انا الله»
روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک‌بختی؟
هر آن کس را که اندر دل شکی نیست یقین داند که هستی جز یکی نیست
انانیت بود حق را سزاوار که هو غیب است و غایب فهم و پندار

جناب حضرت حق را دویی نیست در آن حضرت من و ما و تویی نیست (لاهیجی، ۱۳۷۱: ۳۱۲-۳۲۷)

به نظر احمدبن فاتک، حلاج چنین می‌گوید: «کسی که پندارد الهیت با بشریت و بشریت با الهیت به هم می‌آمیزند، کفر می‌ورزد. زیرا که خدای تعالی به ذات و صفات خود از ذات و صفات آفریده‌ها منزّه است. به هیچ وجه و از هیچ راه به آفریده‌ها مانده نیست. چگونه می‌توان میان آنکه ازلی است و آنچه حادث است، شباهت قائل شد؟ هر کس بپندارد که حق تعالی در درون مکانی یا بالای مکانی یا پیوسته به مکانی است و یا می‌توان در دل و وهم او را تصور کرد و یا به صفتی موصوف ساخت، شرک ورزیده است. حلاج آنگاه که بحث درباره توحید را بیرون از حال وجه و استفراق به دست می‌آورد، می‌گوید: «

توحید جدا کردن حادث از قدیم است. «انالحق کلامی است که شخصیتی برگزیده که از لطف عظیم حق و تجلیات او بهره گرفته، به یاری خود حق به کار برده است. سخنی است که به نمایندگی از حق به کار رفته است.

کلمه حق در عبارت انالحق، بیش از هر تفسیری در نشان دادن اینکه حلاج با این کلمه می‌خواسته چه مفهومی را بیان کند، مفید است. حق از اسامی ذات خداوند نیست، یکی از اسماء الحسنی است. در هر یک از اسماء الحسنی بهره ای از تجلی الهی موجود است. از نظر مفهوم کلی که اسما با خود دارند، اسم حق در بالاترین رده است. انسان از تجلیات الهی بهترین بهره خود را در مفهوم کلمه حق می‌یابد. زیرا از آن اسما الحسنی است که مثبت و منفی را در آنی بیان می‌کند، خیرهم حق است، شر هم. تفریق هم حق است، جمع هم. یعنی اعداد هم حق اند. چون انسان موجودی است جامع اعداد. موجودیت او را هم کلمه ی حق به بهترین وجه بیان می‌کند. هیچ موجودی خارج از انسان جامعه از داد نیز از این رو تنها بهره انسان از اسما الحسنی را با کلمه حق به بهترین وجه بیان می‌کند. بنابراین حلاج چون انالحق می‌گوید عموماً موقعیت موجود در هستی انسان را بر زبان می‌آورد. اما نتیجه این است که انسان هم حق است. بیش از همه موجودات هائز هستی است و بهره اش بیش از دیگر موجودات است. خداوند از روح خود در انسان نفسی دمیده است و او را با دو دست خود آفریده است. (قران کریم، حجر، ۱۵-۲۹)

خداوند از انسان خواسته است که یاری‌گر او باشد. این آخرین نقطه برای انسان امتیازی فراهم می‌کند که در هیچ یک از موجودات دیگر نیست. این امتیاز، این بختیاری را برای انسان فراهم می‌آورد که نزد خداوند بتواند «من» بگوید. این «من گفتن» را با «من گفتن» ابلیس نباید تخلیط کرد. «من» ابلیس، من در برابر خداوند بود، در حالی که «من» انسان منی در کنار او، تحت فرمان او و موجود از لطف اوست. حلاج این «من»، این انانیت را با کلمه حق بیان می‌کند. یعنی انالحق اعلام استقلال نیست بلکه اعلام تفوقی است که از وابسته بودن به ذات مطلق سرچشمه می‌گیرد. انا الحق بیان «من مولد و حامل» است که قرآن قصد کرده است. ماسینیون کوشیده است که عبارت انالحق را از دیدگاه صرف و نحو زبان عربی تحلیل کند و نتایجی به دست آورد. به نظر او، عبارت انالحق را سه نوع می‌توان بررسی کرد:

۱) انالحق می‌تواند جمله اسمی خبری باشد. در این صورت معنی آن چنین است: «من خدایی را با همه دانش منطقی که عطا شده است، به عنوان یگانه هستی ممکن می‌فهمم و ادراک می‌کنم.» ماسینیون این ادراک را نوعی وحدت وجود ایستا می‌داند و می‌گوید که این بیان ارتباط آفاقی است میان خدا و «من» انسان.

۲) به عنوان جمله اسمیه انشایی، ارتباط نفسی میان «من» انسان و خدا را بر زبان می‌آورد. در این صورت معنی آن چنین است: «خدای را به عنوان قدرتی که در این جمله را بر من الهام کرده است تصور می‌کنم.»

۳) می‌تواند جمله ای فعلی باشد که بخش‌های محذوف آن پیدا نشده است. در این صورت کامل جمله چنین است: «آنی انا صرت الذی هو الحق.» به هر صورت هر کدام که باشد، انالحق هرگز معنی «من اللهم» ندارد. منظور از «من» یکی از اسما الحسنی است که باقی می‌ماند. این نیز به معنی الوهیت نیست بلکه به این معنی است که یکی از تجلیات خداست.

طریقت حلاجیه که بعدها به نام حلاج تاسیس شده است این عبارت «انالحق» را اساس ذکر خود قرار داده‌اند. به نظر آنان نام «حق» اسم اعظم است که جاری شد و حتی اعضای قطعه قطعه شده او با یاد آن اسم ذکر می‌گفت.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

«حسین بن منصور حلاج» (۳۰۹-۲۴۴ ق)، عارف، شاعر و صوفی نامدار مسلمان در قرن سوم هجری است. در مورد عقاید و آرا حلاج و شخصیت او اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی وی را ستوده و او را عارفی والامقام شمرده‌اند و برخی نیز او را زندیق و مرتد و فاسدالعقیده دانسته‌اند. او به خاطر بعضی پندارها، گفتارها و ادعاهای غیرقابل باور، مورد تکفیر برخی قضات و فقها قرار

گرفت و در زمان مقتدر عباسی به دار آویخته شد. منصور حلاج، بیشتر به دلیل سخن «انالحق» معروف است. حلاج انالحق می‌گفت. به عبارتی اسرار الهی هویدا می‌ساخت. احتمالاً حلاج عبارت انالحق را از بایزید بسطامی (متوفی ۲۶۱) گرفته‌است، چون شبیه همین تعبیر در آثار بایزید وجود دارد، اما تکرار و تأکید آن با تعبیر گوناگون در کلمات و اشعار حلاج، و فرجام وی که سخت با این ادعا پیوند داشت، انالحق را به حلاج منتسب کرد. این تعبیر در کتاب الطواسین حلاج آمده‌است. حلاج و طرفدارانش خاستگاه این قبیل سخنان را مقام جمع‌الجمع دانسته و در تعبیر آن به مستندات قرآنی و حدیثی متوسل شده‌اند. آنان در اثبات صحت حال حلاج، در قول انا الحق، استناد می‌کنند به ماجرای تجلی -حق تعالی- از شجره مبارکه بر حضرت موسی، که چون آن درخت متجلائی نور الهی شد ندای «إني انا الله رب العالمين» (۷۰) (براستی که منم پروردگار عالمیان) سر داد. شیخ عطار همین واقعه را عنوان کرده گوید: «مرا عجب آید از کسی که روا دارد که از درختی آواز آئی انا الله برآید و درخت در میان نه، چرا روا نبود که از حسین، انا الحق برآید؟ و حسین در میان نه.» به خاطر همین سخنان، حلاج را به زندان انداختند. سپس به دستور خلیفه، حلاج را تازیانه زدند و دست و پایش را بریدند و بعد او را به دار آویختند.

منابع و مآخذ

قران کریم.

- ماسینیون، لویی، (۱۳۸۳)، مصایب حلاج، تهران: جامی، چ اول.
- یثربی، سیدیحیی، (۱۳۷۴)، فلسفه عرفان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۱)، شرح گلشن راز، تهران: زوار.
- ۵_ نیکلسون، رینولد، (۱۳۸۵)، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، توس: تهران.
- ۶_ ماسینیون، لویی (۱۳۷۴) سخن انا الحق و عرفان حلاج، ترجمه دکتر دهشیری، انتشارات جامی، تهران.
- ۷_ نوری، یاشار، (۱۳۸۲)، شهید راه عشق و حقیقت، تهران: انتشارات روزنه.